**منوچهرجمالی**

# بسی رنج بردم بدین سال سی
# عجم زنده کردم بدین پارسی
# فردوسی
# « عجم » چیست ؟

دشمنی کردن ، درفرهنگ ایران نیز، حد دارد . سرتاپای دشمن ، شرّ نیست . با دشمن ، درهمه سوها، جنگیده نمیشود . دشمن را ازهمه سو، زشت نمیکند وبدنام نمیسازد . مفهوم « اهریمن »، که مخلوق ایزدشناسیِ زرتشتی است ، ربطی به فرهنگِ اصیل ایران ندارد . حتا همان اهریمن در متون زرتشتی نیز، « مثل اعلای استوارماندن در پیمان خود تا به حد نیستی خود» هست . او، پیمان خود را به بهای نابودشدن همیشگی می پذیرد . برای اهریمن در متون زرتشتی ،استوارماندن درپیمان ، ارزشی برتر از غلبه وپیروزی دارد . این چنین مفهومی از دشمنی، ازارزشهای بزرگ فرهنگ ایرانست . درمورد عرب نیزباید این فرهنگ متعالی را رعایت کرد .
آیا اعراب ، برای توهین کردن به ایرانیان، آنان را « عجم » می نامیده اند ؟ یکی از پژوهشگران ، مینویسد : « واژه عجم به دلیل بارمنفی و مفهوم اهانت بار و ریشخند آمیزی که دراصل داشته ( گنگ ولال ) و عربها آن را دراشاره به ایرانیان و دیگر قومها که نمی توانستند واژه های عربی را مانند خود آنها بر زبان آورده ، به کاربرند ، درنا همخوانی آشکار با دیدگاه فرهیخته ایرانی ی فردوسی بوده .... » .
اگربه سراسرمراجع معتبر عربی رجوع شود ، دیده میشود که گرانیگاه

معانی دوم این واژه ، نامفهوم بودن برای عربست نه گنگ ولال بودنِ گوینده . درآغاز باید بُن یک اصطلاح و واژه را یافت ، و سپس خوشه معانی که ازاین بُن برمیخیزند ، شناخت .
هرچند که این واژه نزد عوام عرب پس ازگذشت زمانها ، چنین معنائی یافته باشد ، ولی « دراصل » ، به کلی چنین معنائی نداشته است، و معنای اصلی آن ، دلیل براحترامیست که اعراب ، به ایرانیان داشته اند . البته « عجم » ، دراصل، به هیچ روی، معنای گنگ ولال نداشته است و به غایت توهین وریشخند وتحقیرپیدایش نیافته ، بلکه درست معنائی برای تعظیم و تجلیل و تحبیب داشته است .
ابی الحسین احمدبن فارس بن زکریا رازی ، که از بزرگترین واژه شناسان درسده چهارم بوده است و نزد همه معتبراست در دو کتاب ( المقائیس فی اللغة + مجمل اللغة ) خود نخستین معنای « عجم » را تخم خرما و انگورو میوه هائی همانند انگور میداند . « النوی ، و کل ماکان فی جوف ماءکول مثل العنب ما اشبهه فهو عجم ». باید درپیش چشم داشت که نام خرما درعربی که « قصب = قسب » باشد ، معنای نیشکر نی و قلم وکلک را هم داشته است ( لغت نامه ). اینهمانی خرما با نیشکر، اهمیت دارد چون « قصب» ، معرب « کس+ به » است که به معنای « نای به = وای به » است که زنخدای ایران میباشد.
خوارزمی در کتاب مقدمة الادب مینویسد که « عجم » ، **دانه هرچیزی** است. بدین علت به درخت خرمائی که ازتخم خرما بروید ، عجمه میگویند . سعدی میگوید :

شرب نوش آفرید ازمگس نحل    نخل تناور کند ز دانه خرما

معنای بنیادی دیگر عجمه ، صخره سخت است . به افشره ای که از دانه های میگرفتند میگفتند نفت العجم . به نیایشی که زیرلب زمزمه میکردند نیز عجم میگفتند ( ان صلاة النهارعجما ، لانها لا یجهرفیها بالقراءة ) . پس معنای اصلی عجم، که « تخم و دانه وهسته » باشد، تصویری بوده است که باخود، برآیندهای گوناگون آورده است . تخم ، در پهلوی وگویشها « توم » خوانده میشود ، و معنای « تاریک » هم دارد . در سغدی واژه « دانه » ، « دوانه » میباشد ( فرهنگ قریب ) که درکردی به معنای جفت وهمزاد میباشد . همچنین« توم » در عبری

وآرامی ، به معنای « همزاد ، دوقلو» هست که امروزه به شکل « توماس» ، ازنامهای متداول درغربست( Biblisch-Historisches Handwoerterbuch). « تخم » درخود ، درخت وشاخ وبرگ و بر را بالقوه دارد، وبدین علت ، گنج نهفته درتاریکی است .
ازسوی دیگر، درفرهنگ ایران ، تخم ، هم « بر» و هم « بُن وبیخ » درخت است . وجودی که هم بروهم بُن ، هم پایان وهم آغاز است ، وجودی مستقل و آزاد که ازخود و به خود ، هست . این در فرهنگ ایران ، «کمال» شمرده میشد .« کمال » مانند اسلام، علم یا قدرت بی نهایت نبود. چیزی کمال داشت که خودش، اصل نوآفرینی ِ خودش هست. ازخودش ، به روشنی میرسد . به همین علت ، رستم ، تخم تن است . درگزیده های زاد اسپرم ، بخش 34 پاره 29 میآید : « .... باز آفرینی همه چهره ها ، درپایان به آغاز همانند باشند . چنانکه مردم که هستی آنان از تخم ( نطفه ) است ، از نطفه به وجود آیند و گیاهان که هستی آنان از تخمک است ، کمال پایانی آنها نیز با همان تخم است » .
همین اندیشه درگرشاسپ نامه توسی نیز میآید
که این یکی بودن « برو تخم » در جهان هستی باشد. جهان هستی ، درختی است که ازبرش ، بیخش پدید میآید . به عبارت دیگر، جهان هستی ، خالق ندارد .

به تخم درخت ارفتی در گمان
نگه کن برش، تخم باشد همان

ازسوئی هرتخمی درواقع ، تخم درون تخم است . ازاین رو ، آنچه درتخم ودانه و هسته ، نهفته است ، نیزوهائی هستند که در تاریکی وپوشیده و نادیدنی هستند . این تصویر، یکی ازتصاویر بنیادی درجهان بوده است ، و بیان « ازخود بودن» ، «ازخود ، روشن شدن» ،« ازخود ، سرچشمه بودن » است ، چون همه چیز را درخود دارد . همچنین « شیره وافشره در تخم » که نشان ِ اصل درخت ومیوه است ، درست درتخم ودانه ، پوشیده و نا دیدنیست . این معنای اصلی « عجم » است . ازاین رو یکی از معانی عجم بنا بر اشتاین گاس ، هم شیره وافشره ازدانه های گیاهان وهم آزمودن ، امتحان کردن است. این معانی گرانقدر، ازیکسو مارا ازغنای درونی تخم ( عجم ) آگاه میسازد

و ازسوی دیگر ، به پوشیدگی و ناشناس بودن آن، اشاره میکند . این رویه ناشناس بودن وپوشیده بودنِ از معنای اصلی هست ، که سپس از عوام عرب ، معنای منفی پیدا کرده است . آنچه ما نمی فهمیم ، بد وزشت و تباه است . امروزهم ، این شیوه تفکر، درمیان عموم ، رایجست . ولی دراصل ، عجم ، به ایرانی بدان علت گفته میشده است که انسان آزاده ایست و برپای خود میایستد . رابطه عرب با ایرانی ، با محمد، شروع نشده است . عربها با ایرانیان پیش ازآمدن محمد ، رابطه دیگر داشته اند . این دو گونه رابطه را باید جداگانه بررسی کرد. این اصطلاح « عجم » ، ریشه دراین دوره پیش از محمد و اسلام دارد.ایرانی آنگاه ، بدان علت عجم خوانده میشده است ، چون پیروان فرهنگ زنخدائی (= ارتائی ) بوده اند. « اجم» و« سورستان» و هروم ( روم ، هر= نی ) ، اصطلاتی برای جوامع زنخدائی ایران بوده اند که اعراب نیز پیرو آن بوده اند . اجه ، به هندی « قصب السکریا نیشکر » است. اجمه ، درمقدمة الادب خوارزمی به معنای بیشه ونیستان است و جمع آن « اجم » میباشد . « عجه » درمنتهی الارب به معنای « خایگینه ، لغت مولده است » ( یعنی تخم مرغ ) . اج، درفارسی، به درخت افرا گفته میشود که نام دیگرش « اسپندان » است که به خوبی مارا به اصل راهنمائی میکند . « ئوز » که همان « خوز» باشد ( خوزستان= نیستان) به معنای نی است، و این نام زنخدای ایران بوده است که برای پیروان زرتشت ، بت ( اوز دِس ) وزشت و پلشت شده است ، و اعراب درست همین زنخدا را بنام « عزی » میپرستیده اند . مقصود اینست که عرب، پیش ازپیدایش اسلام،با دیدی دیگری به ایرانیان مینگریسته اند ، و ایرانیان را ارجمند میشمرده اند ، ونام « عجم = اجم » ، بیان بزرگواری ایرانیان و پیوند عرب با چنین ایرانی بوده است . چنانکه درشاهنامه نیز« عربستان» با « ایران » باهم ، بهره ایرج ، نخستین شاه اسطوره ای ایران میگردد .

پس آنگه نیابت به ایرج رسید مراورا پدر، شهرایران گزید

هم ایران هم **دشت نیزه وران**

همان تخت شاهی و تا ج سران

بدو داد که او را سزا دید گاه

همان تیغ ومهر ونگین و کلاه
سرانرا که بُد هوش و فرهنگ ورای
مراورا چه خوانند ، ایران خدای

فردوسی ، درخود، آگاهانه رسالت زنده کردن ایران را داشت و هدفش از شاهنامه سرائی ، نوزائی فرهنگ واجتماع و جهان آرائی ایران بود ودرست دراین بیت شعر، به با نگ بلند، از رسالت خود دم میزند .

**«عجم ، زنده کردم بدین پارسی »**

« عجم زنده کردم بدین پارسی » ، این معنای ژرف را دارد که من « فرهنگِ زنخدائی یا خرّ مدینی ، فرهنگ سیمرغی- ارتائی ایران » را با این نوشته ، زنده کرده ام . « عجم » ، درست معنای والا وژرفِ فردوسی را بیان میکند . آن ایرانی که « بُن وبیخ واصل = عجم » است ، آن ایرانی که افشره وشیره وجانست( عجم ) ، آن صخره سختی( عجم) که برفرازکوه البرزاست و ایران نوین برآن بنا خواهد شد، دراین نوشته زنده میشود و فرشگرد می یابد . این همان نیستانی( اجم = عجم ) است که مولوی درداشتیاق بازگشت به آن را دارد تا درآنجا بازازنو زاده شود .